

شهيد الله يار اسماعيلي



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوتيميد استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۰۶/۱۷
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۱۱
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	تک تیرانداز
نوع عضویت	بسیجی
شغل	محصل
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	روستای محمد طاهری

زندگینامه

الله یار اسماعیلی در سال ۱۳۴۹ در روستای اسماعیل علی (سمیل علی) به دنیا آمد. او در روستایی محروم و در خانواده ای مومن به دنیا آمد از همان کودکی درد روستایی بودن را به همراه دارد در کودکی پدر را از دست می دهد و از آن پس با فداکاری های مادری بزرگوار و ایثارگر جان می گیرد و در سایه تلاش های او راهی مدرسه می شود تا فردا و فرداها تمام رنجهای مادر را به تنهایی به دوش گیرد و پاسخگوی فداکاری های او باشد. دوران ابتدایی را در روستای محمدطاهری و شورکی گذراند و دوره راهنمایی را در همان جا شروع کرد همین جا بود که شور و نشاط جبهه او را به سوی خود کشید الله یار چند بار به جبهه اعزام شد بر خلاف سن و سال کمی که داشت شبها به راز و نیاز با خدای خود می پرداخت و خلوت شب را برای مناجات با او پر می کرد و او قبل از شهادتش به همراه برادرش رضا اسماعیلی به قطعه زمینی که در روستا متعلق به خودش بوده مراجعه می نمایند و وصیت میکنند که این قطعه زمین را وقف میکنم به قبرستان عمومی روستا و ی همپنین محل دفن خودش نیز مشخص میکنند شهید اسماعیلی برای آخرین بار در هفتم تیر ماه ۶۷ به جبهه رهسپار شد و چند روز بعد پس از رزمی دلاور مردانه در حین وضو گرفتن پاداش شبهای خلوت خویش با خدا را دریافت کرد و به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید الله یار اسماعیلی

س- ضمن عرض سلام خواهشمند است خودتان را معرفی کنید.

اینجانب مروارید جعفری مادر شهید الله یار اسماعیلی هستم.

س- در مورد ایشان هر چه می دانید بگوئید.

ج- ایشان در دوران کودکی زرنک بود رفتار خوبی داشت با دوستان و آشنایان خوب بود به آنان احترام می گذاشت در سن ۷ سالگی به مدرسه رفت ، پسری درس خوان و مذهبی بود خانواده ای فقیر بودیم و خرج خانه و امرار معاش بر عهده من بود برای ایشان زحمت زیاد کشیدم قبل از رفتن به مدرسه ایشان پدرشان را از دست دادند و نمی دانست که پدرش رحمت خدا رفته است او آرزو داشت پدرش را ببیند که از نعمت پدری محروم بود.

س- در مورد اخلاق و رفتار ایشان توضیح دهید.

ج- اخلاق و رفتار ایشان خوب بود سرآمد روستا بود و به همه احترام می گذاشت با توجه به اینکه سن کمی داشت اخلاق ایشان به اندازه یک فرد ۴۰ ساله بود و خانواده ما را در مورد نماز و روزه و قرآن تشویق و با امانان و پیامبران آشنا می کرد.

س- در مورد نماز و دیگر اعمال مذهبی ایشان توضیح دهید :

ج- نماز را سر وقت می خواند. قبل از اذان وضو می گرفت. مسئولین کمیته امداد و مسئولین خاطراتی از نماز خواندن ایشان داشتند که قبل از غذا ، نماز می خواند و اهمیت به دنیا نمی داد. چندین تقدیر نامه از طرف مسئولین دریافت کرد.

س- هنگامی که خبر شهادت ایشان را دادند چه احساسی داشتید ؟

ج- در هنگامی که خبر شهادت ایشان را دریافت کردم با توجه به اینکه سخت بود ولی باز هم خدا را شکر کردم که سهمی در به ثمر رسیدن انقلاب دارم و در هنگام تشییع شهید افتخار کردم که من هم مانند مادران شهید ایران اسلامی ، امانتی به خدا دادم مردم کمال همکاری با من را داشتند .
روحش شاد و راهش مستدام باد

مصاحبه با برادر شهید

س- ضمن عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است خودتان را معرفی کنید .

ج- اینجانب رضا اسماعیلی برادر شهید الله یار اسماعیلی .

س- در مورد کودکی ایشان توضیح دهید.

ج- در دوران کودکی ایشان با توجه به اینکه دو سه سالی از من کوچکتر بودند و در کودکی پدر خود را از دست داده بودیم برای امرار معاش در تابستان بنایی می کردیم تا کمک خرجی دوران مدرسه ای مان باشد به ورزش فوتبال علاقه داشت به دوستان و آشنایان احترام می گذاشت در مورد کارهای هنری فعال بود به کارهای فنی و برق علاقه نشان می داد. ابتکار زیادی داشت. دوران ابتدائی را در روستای شورکی به تحصیل مشغول شد و با توجه به سن کمی که داشت استعداد شاعری هم داشت .

س- در مورد اعزام به جبهه در باره ایشان توضیح دهید .

ج- در هفتم تیر ماه ۶۷ با گردان شهید بهشتی در حالی که تابستانی گرم و داغ بود ، به جبهه اعزام شد و این اعزام سومین مرحله اعزام ایشان بود که به جبهه می رفت در مورخه ۱۴ تیر ماه بود که اولین نامه ایشان از جبهه آمد در حالی که مشغول خواندن نامه بودیم که خبر شهادت ایشان را آوردند . یکی از دوستان همسنگری او به نام علی بشیری اهل روستای باغک عکسی از ایشان داشت که هرگاه نگاه عکس می کرد بی محابا گریه اش می گرفت .

س- خاطره ای از شهید بگوئید .

ج- تمام دوران کودکی تا شهادت او خاطره است بهترین خاطره از ایشان این است که گفته بود با توجه به اینکه

روستای ما اسماعیل علی قبرستان ندارد اگر شهید شدم قبرستان درست کنید و مرا در آنجا دفن کنید .

س- در مورد فعالیت های مذهبی ایشان توضیح دهید .

در مورد توجه به نماز ایشان همیشه نماز اول وقت می خواند و احترام به دوستان و آشنایان می گذاشت . با توجه به اینکه ایشان تا دوران راهنمایی درس خوانده بودند ، رشد عجیبی از مسائل علمی و فکری و اسلامی داشت به دعاها و نماز جماعت در مدرسه اهمیت قائل بود .

س- در مورد تشییع پیکر پاک شهید و وداع با ایشان توضیح دهید .

ج- احساس اینجانب تا لحظه ی شناسایی جسد قابل باور نبود که ایشان شهید شده است . در مراسم تشییع شهید مردم با جان و دل همکاری کردند و ارزش های شهید را گرامی داشتند در هنگام جنگ مردم عاشق شهادت بودند و در مراسم وداع دوستان آشنایان و مردم شهید پرور سنگ تمام گذاشتند .
از اینکه در مصاحبه ما شرکت کردید تشکر می کنم خدا حافظ

مصاحبه با خواهر شهید

س- ضمن عرض سلام و خسته نباشید خواهشمند است خودتان را معرفی کنید .

ج- به نام خدا اینجانب حلیمه اسماعیلی خواهر شهید الله یار اسماعیلی .

س- در مورد کودکی ایشان توضیح دهید .

ج- من در زمان کودکی وی کوچک بوده ام و چندان اطلاعی ندارم ولی در مورد مدرسه ایشان باید بگویم او در تمام مراحل درس الگو بودند او درس خود را در جبهه ها دنبال می کرد . کلاسهای دوم و سوم راهنمایی را در جبهه گرفتند .

س- در مورد اخلاق و رفتار ایشان توضیح دهید .

ج- اخلاق و رفتار ایشان در روستا بین جوانان یک الگو بود و هیچ کسی را ناراحت نمی کرد در خانه سنگ صبور ما بودند او با بچه ها بر خوردی عالی داشت در موقع برگشتن به خانه جیب هایش همیشه پر بود از نقل و شیرینی . او با اقوام مهربان و به آنها ارادت داشت .

س- در مورد فعالیت های مذهبی و نماز ایشان چه می دانید .

ج- فعالیت های مذهبی ایشان بیشتر در مساجد شورکی بود همیشه در دعاهای کامل و توسل شرکت می کرد در خانه با صدا قرآن می خواند . نماز را سر وقت می خواند و به خانواده تاکید می کرد که نمازشان را سر وقت بخوانند او نماز را به من آموخت .

س- در مورد نحوه شهادت و تاریخ شهادت ایشان چه می دانید .

ج- تا آنجایی که اطلاع دارم در موقع ظهر وقت اذان بود و ایشان در حال نماز خواندن و یا وضو گرفتن بودند بر اثر خمپاره ای که در کنار سنگر ایشان اصابت کرد در حالی که داشت وضو می گرفت تا نماز بخواند یک ترکش به صورت وی برخورد کرد و از ناحیه پا و دست زخمی شد که قسمتی از صورت و انگشتان وی از بین رفته بود .
بله در تاریخ ۱۱/۴/۶۷ در نهر شهید بهشتی به شهادت رسید .

روحش شاد و یادش به خیر باد

س- یک خاطره هر چند کوچک از ایشان تعریف کنید .

ج- یک خاطره که همیشه در ذهن من مانده است این است که ایشان موقع رفتن به جبهه به برادر و مادرم گفته بود : این آخرین باری است که می روم و دیگر بر نمی گردم مثل اینکه خودش خبر داشت دقیقا همان حرفی که زده بود نمایان شد که گفته بودند ، نامه با خبر شهادتم باهم می رسند که همین طور هم شد در حال خواندن نامه اش بودیم که خبر شهادتش را آوردند .

س- در هنگام شنیدن خبر شهادت وی چه احساسی داشتید .

ج- در هنگامی که خبر شهادت ایشان را آوردند من کلاس چهارم بودم وقتی که شنیدم الله یار شهید شده ناخود آگاه خنده ام گرفت اطرافیان گریه می کردند ، من مات و مبهوت ایستاده بودم و سؤال می کردم که چرا گریه می کنید خنده ام گرفته بود ، دست خودم نبود .

س- در مراسم تشییع شهید چه چیزهایی به یاد دارید؟

ج- مردم به بنیاد شهید رفته بودند که جمعیت اینقدر شلوغ بود که جاده چند کیلومتری تشکیل شده بود وقتی

مادر م جسد شهید را دید خیلی درد ناک بود ، ولی آرام به خواب رفته بود .او دور از هیاهوی زندگی به آرزویش رسید شهادت افتخار او بود .
از شما سپاسگذاریم که در مصاحبه ما شرکت کردید .
روحش شاد و یادش گرامی

خاطرات

خاطره ای از برادر شهید الله یار اسماعیلی (رضا اسماعیلی)
خاطره بر می گردد به تیر ماه سال ۶۷ که ایشان از بسیج اهرم به جبهه اعزام شدند. گفتند: برادر عزیزم این بار که به جبهه می روم خیلی زود خبر شهادت من را دریافت می کنید پرسیدم از کجا می فهمی ایشان گفتند: این یک راز است فقط هر چه دلم می خواهد انجام بده. پرسیدم: چه کار باید انجام دهم؟ گفتند: برادر، روستای سمیل علی قبرستان ندارد هر وقت من را آوردند در زمینی که دارم یک قبرستان افتتاح کنید تا مردم این روستا و روستای همجوار از آن استفاده کنند یادآوری می شود الله یار در مورخه ۱۱/۴/۶۷ در فاصله چند روز به شهادت رسید و در همان قطعه زمین به خاک سپرده شد که هم اکنون بهشت الله یار اسماعیلی نام دارد. یادش به خیر و گرامی باد

خاطره ای از شهید الله یار اسماعیلی از زبان خواهرش
(حلیمه اسماعیلی)

آفتاب رو به غروب بود هوا کاملاً گرم شده بود و شرجی همه جا را فرا گرفته بود در تیرماه سوزان سال ۱۳۶۴ در روستای دور افتاده ای، خانواده ای زندگی می کرد. آری، در این خانواده پسری بود که وابسته به جنگ و جبهه بود و اعتقاد داشت که باید در جبهه باشد تا خدمتی برای رهبر عزیزش کرده باشد برای چهارمین بار که به جبهه می رفت این دفعه با دفعات قبل خیلی فرق می کرد حرف هایش و حرکاتش بو و رنگ خاصی داشت که باور نکردنی بود می گفت: خواب دیده ام که مولایم علی (ع) آمده به من گفتند باید بیایی مادرم هر کاری کرد که فرصتی دیگر به جبهه برود فایده ای نداشت باور نمی کنید او حتی جای مزارش را تعیین کرده بود و علامت زده بود که مرا اینجا دفن کنید. بر سر دفنش خیلی مشکلات به وجود آمد. عمویم می گفت او را در شورکی دفن کنید، برادرم گفت اصلاً امکان ندارد خودش وصیت کرده که مزارش همین جا باشد. هوای کربلا دارد بسیجی هوای نینوا دارد بسیجی

شعری در وصف شهید

و به تسبیح خداوند می کند سجاده باز
با همه آسوده خاطر کی به جا آرد نماز
نام مهدی زهرا چنان نجوا کند
سینه مالا مال عشق خالق یکتا کند
این چفیه، دور گردن، راز الفت با خداست
رشته پیمان جانان با شهید کربلاست
شهد نوشین شهادت داده ای ساقی به من
تا بنوشم خلعت دامادی خود را به تن
مست و خمارم بیا ساغر بگیر از دست من
تشنه شهد شهادت، نی بود دنیا وطن

سراینده: کاظم فرشچی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران